

Unit 17 book 3

محبت

عاطفه احساس دوست داشتن شخصی یا چیزی است.
آماندا علاقه زیادی به خواهر کوچکش سارا دارد.

آژانس

آژانس، تجاری یا خدماتی است که برای اقدام برای دیگران تأسیس شده است.
به آژانس مسافرتی رفتم تا در تنظیم پرواز به خانه به من کمک کند.

خاکستر

خاکستر پودر خاکستری یا سیاه است که هنگام سوختن چیزی ایجاد می شود.
انتهای سیگار او پر از خاکستر بود.

محدود کردن

محدود کردن چیزی به معنای نگه داشتن آن در یک مکان است.
فیل در باغ وحش در قفس محبوس است.

ردکردن چیزی این است که بگوییم مهم نیست.

او به سرعت ایده من را در مورد یک پروژه جدید رد کرد.

فوران کردن

فوران برای آتشفشان یا چیزی برای شلیک یک ماده گرم است.
آتشفشان برای اولین بار پس از ده سال فوران کرد.

سرنوشت

سرنوشت قدرتی است که باعث وقوع برخی از امور می شود.
برخی از مردم معتقدند که دست یک شخص می تواند سرنوشت او را بگوید.

گدازه

گدازه ماده داغی است که از سنگ ذوب شده ساخته شده و از آتشفشان ها پرتاب میشود.
گدازه داغ قرمز از آتشفشان ریخته شد.

بدبخت

اگر کسی بدبخت باشد ، بسیار ناخوشایند است.
او پس از مرگ سگ خود بدبخت شد.

پیمایش

پیمایش در چیزی یعنی کنترل نحوه حرکت آن.
او کشتی را از طریق اقیانوس عبور داد.

منشا گرفتن

منشا گرفتن از جایی این است که از آنجا شروع کنیم.
ایده دموکراسی از یونان باستان نشأت گرفت.

باقیمانده

باقیمانده چیزی است که باقی مانده است.

او لقمه ای از سیب را گرفت ، سپس باقیمانده آن را به من داد.

بازیابی

بازیابی چیزی است که پیدا کردن و پس گرفتن آن است.

او نامه خود را از صندوق پستی بازیابی کرد.

کم عمق

اگر چیزی کم عمق باشد ، عمیق نیست.

بچه ها در آب کم عمق بازی می کردند.

شیب

شیب زمینی است که مسطح نیست.

زمین بالای کوه بسیار شیب دار بود.

تداوم داشتن

تداوم داشتن یک مدت زمان طولانی به معنای دوام داشتن آن است.

کار او در سال 1999 آغاز شد. سالها از آن زمان می گذرد.

خرافات

خرافات چیزی جادویی است که مردم معتقدند واقعی است.

این یک خرافات است که جمعه سیزدهم یک روز بدشانس است.

ابراز همدردی

همدردی احساس غمگین بودن برای شخص دیگر است.

من با خواهرم احساس همدردی کردم ، بنابراین یک بادکنک برای خوشحال کردن او گرفتم.

لرزیدن

لرزیدن به معنای خیلی تکان خوردن است.

دستگاه باعث لرزش تمام بدن او در هنگام شکستن زمین شد.

پرسه زدن

گشت و گذار یعنی راه رفتن بدون رفتن به مکان خاصی.

پسران دوست دارند در جنگل پرسه بزنند و به پرندگان نگاه کنند.

جام جادویی

پل و جان برادر بودند. آنها دائماً می جنگیدند زیرا هر دو می خواستند رهبر آژانسی باشند که هر دو در آن کار می کردند.

در شهر آنها یک خرافات درباره یک جام جادویی وجود داشت. مردم گفتند که این جام در آشپزخانه واقع شده است که در جای دور قرار دارد. هرکسی که جام را بازیابی کند آرزویش برآورده می شود. جان و پل هر دو می خواستند آن را پیدا کنند. سپس آنها می توانند رهبر شوند.

هر دو رفتند تا جام را پیدا کنند. مادرشان قبل از سفر گفت که باید با هم کار کنند. آنها این ایده را رد کردند. حتی اگر

سفرهایشان از یک خانه نشات گرفته باشد ، هر کدام می خواستند به تنهایی سفر کنند.

در سفر هر دو بدبخت بودند. آنها مجبور بودند با قایق های کوچک از رودخانه های کم عمق عبور کنند و از دامنه های سخت صعود کنند. سفر آنها روزهای زیادی طول کشید. هنگامی که آنها سرانجام به آتشفشان نزدیک شدند ، زمین شروع به لرزیدن و آتشفشان فوران کرد. خاکستر آسمان را پر کرده و گدازه همه چیز را پوشانده است. جان برای جلوگیری از سوختن به بالای تپه ای بالا رفت. چند لحظه بعد ، برادرش از همان تپه بالا رفت. آنها تا زمان سرد شدن گدازه به تپه محدود شدند.

آنها درباره چیزهایی صحبت کردند که هنگام گشت و گذار در کشور دیده بودند. آنها بیش از هر زمان دیگری احساس همدردی و علاقه داشتند. آنها تصمیم گرفتند که سرنوشت آنها را گرد هم آورده است.

روز بعد آنها رفتند تا باقیمانده سفر را با هم به پایان برسانند. به نظر می رسید همه چیز خیلی راحت تر است. وقتی سرانجام جام را یافتند ، فهمیدند که این آرزوها را برآورده نمی کند. فقط یک فنجان معمولی بود. اما سفر برای رسیدن به جام به آنها یاد داد که با هم کار کنند و یکدیگر را دوست داشته باشند.

Last modified: 9 Jun 2021